خاطری‌زاده (عینک به چشم) در میان جمعی از رزمندگان خرمشهری

گفت‌وگوی «جوان» با یکی از رزمندگان حاضر در مقاومت خرمشهر پیرامون اشغال این شهر در چهارم آبان ۱۳۵۹

شهید دشتی با زخم‌های عفونت کرده مقابل دشمن جنگید

علیرضا محمدی

آن‌طور که در تاریخ جنگ نوشته شده است، چهارم آبان ۱۳۵۹ خرمشهر سقوط کرد. این شهر از روز اول شروع رسمی جنگ تحمیلی مورد تجاوز زمینی دشمن قرار گرفت و پس از روزها و هفته‌ها مقاومت، نهایتاً به دست دشمن افتاد و تا ۱۹ ماه بعد که عملیات الی‌بیت‌المقدس انجام گرفت، در تصرف دشمن باقی ماند. عبدالوهاب خاطری‌زاده از جوانان انقلابی خرمشهر بود که از ابتدا تا انتهای مقاومت در این شهر و سپس تشکیل خط پدافندی در آن سوی کارون حضور داشت و لحظه به لحظه درگیری در خونین شهر را به چشم دیده است. او می‌گوید خرمشهر هرگز به صورت کامل به اشغال دشمن درنیامد بلکه قسمت شمالی آن تصرف شد و بخش جنوبی شهر که چسبیده به آبادان بود، هیچ‌گاه به دست دشمن نیفتاد. گفت‌وگوی ما با همرزم شهید محمد جهان آرا را پیش‌رو دارید.

چه زمانی وارد خط جهاد و شرکت در جبهه‌های دفاع مقدس شدید؟

من زاده و بزرگ شده خرمشهر هستم و قبل از آنکه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تأسیس شود، همراه افرادی چون شهید محمد جهان آرا و دیگر بچه‌های انقلابی شهر فعالیت می‌کردیم. بعد که سپاه در خرمشهر تشکیل شد، اولین فرمانده آن شهید جنگروی بود. بعد از رفتن ایشان، شهید جهان آرا فرمانده سپاه خرمشهر شد و ما همچنان با ایشان و دیگر بچه‌های سپاه خرمشهر کار می‌کردیم و در مبارزه با خلق عرب، ضد انقلاب و سپس جنگ تحمیلی، از همان اول در این جریان‌ها حضور داشتیم.

بنابراین از روز اول جنگ تحمیلی در جبهه بودید؟

خرمشهر به دلیل نزدیکی به مرز، خود به خود یک منطقه جنگی به شمار می‌رفت، اما اینکه شما می‌گویید از روز اول جنگ، باید بگویم جنگ ۳۱ شهریور ۵۹ شروع نشد. آن روز فرودگاه مهرآباد و چند فرودگاه دیگر بمباران شدند. وگرنه در مناطق و شهرهای مرزی مثل خرمشهر، جنگ از قبل شروع شده بود. دشمن از مدت‌ها قبل حملات خمپاره‌ای انجام و پاسگاه‌های مرزی و دیگر مناطق را مورد اصابت قرار می‌داد. ماه‌ها قبل از شروع رسمی جنگ، ما در درگیری با دشمن شهید دادیم. یادم است هواپیماهای شناسایی دشمن می‌آمدند و از آسمان شهر عبور می‌کردند و هرچه ضدهوایی به سمت‌شان شلیک می‌کردند انگار نه انگار! می‌آمدند و کارشان را انجام می‌دادند و می‌رفتند.

پل قدیم خرمشهر که از سوی بعثی‌ها منفجر شد

خب منظور از جنگ چیست؟ جنگ یعنی همین تجاوزها و درگیری با دشمن که مدت‌ها قبل در مناطق مرزی شروع شده بود. آن زمان افرادی مثل شهید علم‌الهدی می‌آمدند و از منطقه گزارش تهیه می‌کردند و در تهران به مسئولان ارائه می‌دادند. هشدار می‌دادند دشمن درصدد حمله گسترده است، اما توجهی به این هشدارها نمی‌شد. مخصوصاً از طرف افرادی مثل بنی صدر نه تنها توجهی به این گزارش‌ها نمی‌شد، بلکه مسخره می‌کردند و به این هشدارها می‌خندیدند. بنابراین باید گفت جنگ خیلی قبل‌تر از ۳۱ شهریورماه شروع شده بود.

بعد از هجوم زمینی عراق به عمق خاک کشورمان از چه زمانی احساس کردید احتمال سقوط خرمشهر می‌رود؟

قبل از پاسخ به این سؤال نکته‌ای را عرض کنم، خرمشهر هیچ وقت به شکل کامل سقوط نکرد بلکه قسمت شمالی آن به دست دشمن افتاد. قسمت جنوبی که آن طرف کارون و چسبیده به آبادان است، هیچ وقت سقوط نکرد. حتی بعد از چهارم آبان ۵۹ که قسمت شمالی به دست دشمن افتاد، بچه‌های سپاه خرمشهر در کوت شیخ مستقر شدند و جلوی دشمن ایستادگی کردند. اگر بخش جنوبی شهر از دست می‌رفت، آبادان هم سقوط می‌کرد. اما ما آنجا ماندیم و جنگیدیم و بعثی‌ها هم از ترس اینکه مبادا نیروهای ما دوباره از پل عبور کنند و به قسمت شمالی خرمشهر بیایند، خودشان پل قدیمی شهر را منفجر کردند. برخی به اشتباه می‌گویند پل را خود ما منفجر کردیم در حالی که انفجار پل کار دشمن بود و دلیلش هم ترس از حمله مجدد رزمنده‌ها بود. اما در پاسخ به سؤال شما باید بگویم در خرمشهر اگر یک نیرو از دست می‌دادیم، هیچ جایگزینی برایش وجود نداشت. به همین دلیل بچه‌هایی که مجروح می‌شدند تا آنجا که توان داشتند در منطقه می‌ماندند. به مرور زمان نیروها تحلیل رفت و آمار شهدا و مجروحان به قدری زیاد شد که بیش از آن نمی‌شد مقاومت کرد. اگر نیرو و امکانات به قدر کافی به ما می‌رسید، شاید هیچ وقت خرمشهر به دست دشمن نمی‌افتاد، اما متأسفانه مدافعان شهر از حیث نیرو، امکانات، مهمات و... در مضیقه شدیدی قرار داشتند. نهایتاً هم که قسمت شمالی شهر سقوط کرد.

در روزهای مقاومت خرمشهر، شما جزو دسته یا گروه خاصی بودید؟

سپاه خرمشهر برای مقابله با دشمن، سه گروه تشکیل داده بود. من جزو گروه شهید رضا دشتی بودم. رضا، رزمنده‌ای بسیار شجاع و توانمند بود. او در دوران مقاومت خرمشهر چند بار مجروح شد، اما راضی نشد از صحنه نبرد خارج شود و به بیمارستان برود. طوری شده بود که زخم‌هایش عفونت کرده بود و بوی بدی می‌داد. یک‌بار به او گفتم بهتر است بروی درمانگاه و به زخم‌هایت رسیدگی کنی. بوی عفونت گرفته است. در جوابم گفت اشکال ندارد، می‌پرم داخل شط (رودخانه کارون) آب عفونت‌ها را می‌شوید و می‌برد! ما جایگزین نداشتیم و بچه‌هایی که مجروح می‌شدند تا آنجا که می‌توانستند در میدان می‌ماندند و راضی نمی‌شدند در بیمارستان بستری شوند. من سه بار مجروح شدم. یک‌بارش در ماجرای شهادت بهنام محمدی بود؛ نوجوان ۱۳ ساله‌ای که نمادی از دوران مقاومت در خرمشهر است. تیربارچی بودم و بهنام خدمه من بود. مهمات تیربار را حمل می‌کرد. وقتی خمپاره کنارمان خورد و بهنام به شدت مجروح شد، او را به بیمارستان رساندیم. آنجا پرستار قیچی برداشت تا پیراهن مرا از ناحیه کمر قیچی کند. اعتراض کردم و گفتم چرا می‌خواهی پیراهنم را پاره کنی. گفت مگر نمی‌بینی کمرت ترکش خورده و خونریزی دارد. تعجب کردم و گفتم این خون حتماً برای بچه‌های مجروح دیگر است. من آسیبی ندیدم. واقعاً هم ترکشی به کمرم اصابت کرده بود، اما خودم متوجه نشده بودم. پرستارها زخمم را پانسمان کردند و گفتند تو هم باید با دیگر مجروحان منتقل شوی اما قبول نکردم و گفتم در خرمشهر کارهای زیادی مانده که باید انجام دهیم.

روز چهارم آبان که قسمت شمالی خرمشهر سقوط کرد، شما کجا بودید؟

در آخرین روزهای مقاومت خرمشهر، شرایطی پیش آمده بود که جنگ ما کارمندی شده بود! البته بچه‌ها بین خودشان این اصطلاح «کارمندی» را به کار می‌بردند. صبح‌ها در قسمت شمالی خرمشهر با دشمن می‌جنگیدیم و با تاریکی هوا از پل عبور می‌کردیم و در کوت شیخ مستقر می‌شدیم. روز بعد با روشنایی هوا دوباره به خرمشهر برمی‌گشتیم. دستور شهید جهان آرا بود که هر کدام از بچه‌ها در کوت شیخ برای خودش جایی پیدا کند و نیروها به صورت پراکنده آنجا مستقر شوند. بعد از بمباران مدرسه شهید دریابد رسایی که تعداد زیادی از بچه‌ها آنجا شهید و مجروح شدند، شهید جهان آرا چنین دستوری داده بود. خلاصه ما هر روز صبح از پل عبور می‌کردیم و به قسمت شمالی شهر می‌آمدیم و با دشمن می‌جنگیدیم، اما روز چهارم آبان عراقی‌ها تا فرمانداری را گرفته بودند و با استقرار یک تیربار در فرمانداری که مشرف به پل بود، اجازه نمی‌دادند کسی از روی آن عبور کند. به این ترتیب ما از روز چهارم آبان دیگر نتوانستیم وارد شهر شویم. تعدادی از بچه‌ها هم که از روز قبل در خرمشهر مانده بودند، همان روز چهارم آبان آنجا را تخلیه کردند. نفراتی مثل شهید محمدرضا ربیعی‌زاده و شهید محمدتقی عزیزیان جزو آخرین نیروهایی بودند که به دلیل مسدود شدن راه پل قدیمی خرمشهر، مجبور شدند از طریق لوله‌هایی که زیر پل قرار داشت، خودشان را به این سوی کارون (منطقه کوت شیخ) برسانند.

یک شب بعثی‌ها مدرسه شهید دریابد رسایی را بمباران کردند و در نتیجه تعداد زیادی از بچه‌ها شهید و مجروح شدند. بنابراین شهید جهان آرا دستور داد بچه‌ها برای استراحت به قسمت جنوبی شهر که آن سوی کارون و چسبیده به آبادان بود بروند و هر کس برای خودش مقری پیدا کند تا حادثه مدرسه شهید رسایی تکرار نشود

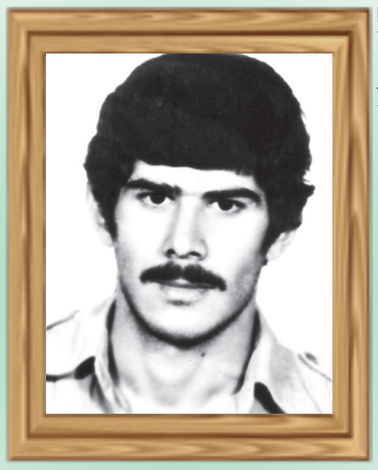

شهید رضا دشتی

روز چهارم آبان عراقی‌ها تا فرمانداری را گرفته بودند و با استقرار یک تیربار در فرمانداری که مشرف به پل بود، اجازه نمی‌دادند کسی از روی آن عبور کند. به این ترتیب ما از روز چهارم آبان دیگر نتوانستیم وارد شهر شویم. تعدادی از بچه‌ها هم که از روز قبل در خرمشهر مانده بودند، همان روز چهارم آبان آنجا را تخلیه کردند

ماجرای مدرسه شهید دریابد رسایی چه بود؟

این مدرسه یکی از اماکنی بود که بچه‌ها بعد از هر روز نبرد با دشمن، شب‌ها برای استراحت به آنجا می‌رفتند. یک شب بعثی‌ها این مدرسه را بمباران کردند و در نتیجه تعداد زیادی از بچه‌ها شهید و مجروح شدند. بنابراین شهید جهان آرا دستور داد بچه‌ها برای استراحت به قسمت جنوبی شهر که آن سوی کارون و چسبیده به آبادان بود بروند و هر کس برای خودش مقری پیدا کند. ایشان گفته بود برای اینکه حادثه مدرسه دریابد رسایی تکرار نشود، بچه‌ها گروهی جایی استقرار پیدا نکنند و جدا از هم باشند.

یکی از رزمنده‌ها می‌گفت گویا خرمشهر دو بار سقوط کرد، ماجرای سقوط اول چه بود؟

چند روز قبل از چهارم آبان ۵۹ که قسمت شمالی شهر سقوط کرد، عراقی‌ها تا ساختمان فرمانداری آمده بودند. آن روز هم سعی می‌کردند از عبور ما از روی پل ممانعت کنند. منتها ما توانستیم از شط عبور کنیم و خودمان را به آن طرف کارون برسانیم. به دلیل حضور عراقی‌ها نمی‌توانستیم از لب شط به سمت فرمانداری برویم. مجبور شدیم از کناره روخانه و از داخل گل و لای برویم و از یک سمت دیگر ساحل خارج شویم. بالا آمدیم و با دشمن درگیر شدیم و عراقی‌ها با کلی تلفات عقب‌نشینی کردند و به سمت نخلستان‌ها رفتند. آن روز ما آنها را تا اداره برق دنبال کردیم. به این ترتیب موقتاً از سقوط شهر جلوگیری شد، اما روز چهارم آبان دیگر نتوانستیم داخل شهر برویم و نهایتاً در همان کوت شیخ در آن سوی کارون موضع گرفتیم.

از روز چهارم آبان به بعد خط پدافندی‌تان در کوت شیخ بود؟

کل مدافعان خرمشهر از آن روز به بعد به سمت آبادان رفتند. یکسری داخل خود شهر رفتند و ما بچه‌های سپاه خرمشهر در کوت شیخ یک خط دفاعی از مقر نیروی دریایی تا پل خرمشهر دست‌مان بود. غیر از کوت شیخ، منطقه محرزی هم دست بچه‌های خرمشهر بود که شهید حمید ارجعی مسئول و شهید محمدرضا ربیعی‌زاده معاون خط محرزی بودند. در خط کوت شیخ هم من معاون خط بودم. مدتی مسئول خط سیدعلی امجدی بود و بعد از ایشان، سیدعباس بحرالعلوم مسئول خط شد که من معاون هر دوی این عزیزان بودم. خلاصه آنجا خط پدافندی تشکیل دادیم تا دشمن نتواند به این قسمت از شهر بیاید و آبادان را بگیرد. تا آخر جنگ هم این قسمت از خرمشهر هرگز سقوط نکرد. ۱۹ ماه بعد در عملیات الی‌بیت‌المقدس، قسمت شمالی شهر هم آزاد شد. در دوران پدافندی، شهید رضا دشتی طرح شناسایی خرمشهر برای انجام عملیات احتمالی در آینده و آزادی شهر را ارائه داده بود. خودش هم همراه تعدادی از بچه‌ها برای شناسایی مواضع دشمن به قسمت اشغالی شهر می‌رفتند. در یکی از همین شناسایی‌ها هم به شهادت رسید. یک نکته هم بگویم که در خرمشهر تعدادی از رزمنده‌ها از شهرهای دیگر کنار ما با دشمن می‌جنگیدند. مثلاً شهید سید مجتبی هاشمی و گروه فدائیان اسلام، سردار مرتضی قربانی، تعدادی از بچه‌های رودسری، گرگانی و... هم بودند. بعد از سقوط قسمت شمالی شهر، مرتضی قربانی و نیروهای اصفهانی همراهش در ایستگاه هفت آبادان مستقر شدند. سید مجتی هاشمی و گروه فدائیان اسلام هم در جبهه دیگری از آبادان بودند. در آبادان بچه‌های سپاه خرمشهر در هتل پرشین استقرار پیدا کرده بودند. در واقع مقر اصلی شان آنجا بود. گروه فدائیان اسلام در هتل کارونسرا بودند و نیروهای سپاه خود آبادان هم در هتل آبادان مستقر بودند.

بعد از سقوط خرمشهر، کسی هم آن طرف کارون و در قسمت اشغال شده باقی مانده بود؟

بله، تعدادی از بچه‌ها چند روز بعد برگشتند. یکی از آنها مرحوم خیرالله قندهاری بچه گرگان بود. ایشان همرزم ما بود و در گروه ما می‌جنگید. خیرالله آخرین نفری بود که از خرمشهر خارج شد. وقتی به کوت شیخ آمد، تعریف می‌کرد آن طرف چه اتفاق‌هایی افتاد و عراقی‌ها کجاها مستقر شدند و چه کارهایی انجام دادند. مرحوم قندهاری یک ترکش در قلبش داشت. خدا به ایشان فرزندی داده بود که یک روز هنگام بازی با فرزندش، ترکش تکان می‌خورد و ایشان به رحمت خدا می‌رود. خیرالله به من و شهید عزیزیان می‌گفت شما دو نفر با هم پسرخاله هستید. چون من و شهید عزیزیان هر دو رنگ پوست‌مان سفید بود و کسی باور نمی‌کرد اهل خرمشهر باشیم. هر دو هم لباس و کفش‌های یک‌جور و یک‌رنگ می‌پوشیدیم به همین دلیل خیرالله به ما می‌گفت پسرخاله هستید. هر وقت هم مرا می‌دید می‌گفت سلام پسرخاله چطوری... خدا رحمتش کند. گروه ۷۲ دو تن از رودسر هم یکی دیگر از گروه‌های حاضر در مقاومت خرمشهر بودند.

چطور این گروه از رودسر به خرمشهر آمده و چرا نام‌شان را ۷۲ تن گذاشته بودند؟

شهیدی به نام احمد شوش داشتیم که مقطعی به لبنان رفته و در میان گروه الفتح، آموزش نظامی دیده بود. همراه او یکی از بچه‌های شمال به نام صادق فلاح‌پور که در قید حیات هستند، حضور داشت. این دو نفر با هم در لبنان آموزش نظامی دیده بودند. وقتی جریان خرمشهر و خلق عرب و مسائلی از این دست پیش آمد، شهید احمد شوش و صادق فلاح‌پور به خرمشهر آمدند. مدتی بعد فلاح‌پور که بچه شمال بود، گفت ما گروهی در رودسر داریم که به آنها آموزش نظامی داده‌ایم. من می‌توانم این گروه را بیاورم تا کمک حال‌مان در خرمشهر شوند. این گروه حدوداً ۷۲ نفر بودند که بعدها به گروه ۷۲ تن معروف شدند. الان خیابانی در رودسر به نام ۷۲ تن نامگذاری شده است. در واقع این خیابان محل سکونت اعضای گروه بود. بچه‌های رودسر هم در دوران دفاع از خرمشهر، هم در زمان استقرار در کوت شیخ و خط پدافندی که داشتیم و هم در عملیات الی بیت المقدس و آزادسازی خرمشهر و مدتی بعد از آن همراه ما بودند. تعدادی از بانوان هم به عنوان امدادگر در بین رودسری‌ها وجود داشتند که من با یکی از بانوان حاضر در این گروه ازدواج کردم و الان مدتی می‌شود که به توصیه پزشکان، همراه همسرم در رودسر زندگی می‌کنیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۱۵۲

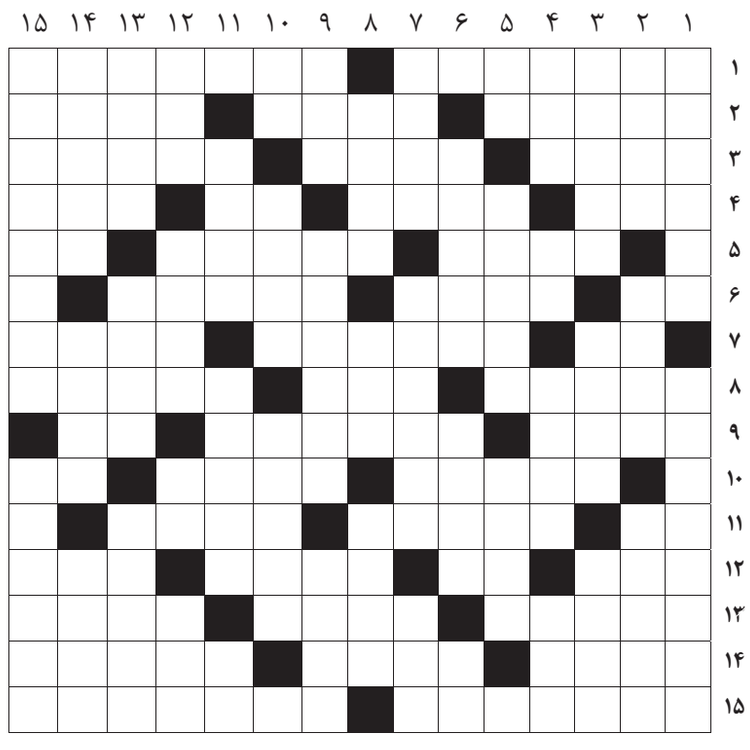

از راست به چپ

■۱- قدیمی‌ترین پایتخت ایران- محل نگهداری اسرای جنگی ■۲- نویسنده خشم و هیاهو- ورزشی گروهی ایران که در جهان حرف برای گفتن دارد- نوعی بیماری ژنتیکی ■۳- خرد کردن نان در آبگوشت- کوه آتشفشانی ایتالیا- محل تقاطع دو دیوار ■۴- سازمان جاسوسی امریکا- جنس کارتن- مادر لر- دلیر و شجاع ■۵- زانوی در- نویسنده اخبار آدم ربایی- از طوایف غیور ■۶- ناپیدا- درست و تمام- اسب اصیل ■۷- گندم- طلاق- زبانه آتش ■۸- عشایر- نام همسر یعقوب- ظرف‌ها ■۹- نوعی بنزین- صیقلی کردن- رمق آخر ■۱۰- از قالبهای شعری- صحرا- افشای راز ■۱۱- نوعی موسیقی- بلدرچین- فی الفور ■۱۲- بهشت شداد- فرمانده بدن- آشکار- بالاپوش ■۱۳- بیماری سرطان خون- فیلم کیمیایی- گردنده ■۱۴- خواهر حضرت یوسف- حمام بخار- آفرین ■۱۵- حرمسرای قصر- فاکتور

از بالا به پایین

■۱- بازی کودکان دیروز- شخصیت رمان گوژپشت نتردام ■۲- ارابه- لباس شنا- ستاره ثریا ■۳- پیمانه- گیاهی با جوانه خوشبو- تکیه‌گاه ■۴- سریع- قورباغه- گلابی- دشمن موش ■۵- صدمتر مربع- سرزنش- کفش پاشنه بلند روسی ■۶- سکونت- گیاهی بیابانی با طعم تند و خوشبو که برای معالجه بعضی امراض ریه و معده به کار می‌رود- آفت گندم ■۷- عدد صد در سامانه متریک- آهنگ خواب کودک- چهره ■۸- مشهور- شک- پیشانی ■۹- وفای به عهد- سازمان بین‌المللی هوانوردی- آمدن ■۱۰- برکت و فزونی نعمت- تفرجگاهی در تهران- قاضی ■۱۱- عصای چهارپایه- نصیحت- از القاب بزرگان ترک ■۱۲- کتاب هندوان- خزنده خون آشام- دست نمکی- رنگ خون ■۱۳- از ممالک افریقایی- پوشیده- سنگ محک ■۱۴- برنده جایزه ادبی نوبل سال ۱۹۳۶- سردار- بازیکن درگذشته اسبق پرسپولیس ■۱۵- جزیره‌ای بین کیش و لاوان- نام دیگر ماوراءالنهر

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱						۳		
۸				۳		۴	۹	
			۹		۷			
		۶				۷	۴	
		۲			۹		۶	
				۷	۸			
	۳		۲					۱
	۵							۹
	۹		۸			۲		

۶	۸	۱	۷	۵	۲	۴	۳	۹
۹	۲	۳	۶	۸	۴	۱	۷	۵
۴	۷	۵	۱	۹	۳	۸	۶	۲
۳	۱	۸	۹	۶	۷	۲	۵	۴
۷	۵	۲	۴	۳	۸	۶	۱	۹
۲	۹	۶	۵	۱	۴	۷	۸	۳
۸	۴	۹	۲	۷	۶	۵	۳	۱
۱	۶	۷	۳	۴	۵	۹	۲	۸
۵	۳	۴	۸	۲	۹	۱	۶	۷

جدول کلمات متقاطع
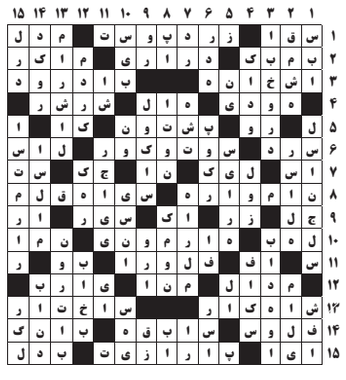
پاسخ جدول شماره ۷۱۵۱